

میزان ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی و ... در خطبه صدوهشتم از نهج‌البلاغه

علیرضا حاجیان‌نژاد*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

میرفت سلمان

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لاذقیه

(از ص ۷۳ تا ۹۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۸/۱۵، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۶/۲۵

چکیده

استعارات، کنایات، تشبیهات، مجاز و ضرب‌المثل‌ها علاوه بر جنبه تخیلی، جنبه فرهنگی نیز دارند. از آنجاکه این تعبیرات آینه تمام‌نمای تاریخ، فرهنگ و اندیشه در هر جامعه هستند، در حوزه مباحث معاصر ترجمه، توجه صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است. ترجمه عناصر و جنبه‌های فرهنگی گنجانده شده در متن، در باور برخی از نظریه‌پردازان معاصر امکان‌پذیر نیست، درحالی‌که برخی دیگر آن را در ضمن چارچوب‌های خاصی ترجمه‌پذیر می‌دانند. این جستار با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و براساس مدل ایویر به بررسی، نقد و مقایسه شیوه ترجمه مفاهیم فرهنگی و صورخیال و... موجود در خطبه صدوهشتم نهج‌البلاغه ترجمه‌های فیض‌الاسلام، شهیدی و دشتی می‌پردازد. در این پژوهش تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که ترجمه عناصر فرهنگی از زبان مبدأ (عربی) به زبان مقصد (فارسی) چقدر امکان‌پذیر بوده است؟ نتایج این جستار گویای آن است که در بین روش‌های پیشنهادشده برای ترجمه عناصر فرهنگی، روش تلفیقی از ترجمه برابر و معادل در فرهنگ مقصد یکی از موفق‌ترین روش‌هاست، درحالی‌که ترجمه چنین تعابیر به صورت آزاد، تنها نقش کارکردی محض آنها را منعکس می‌کند و ارزش فرهنگی تعبیر را نادیده می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه، عناصر فرهنگی، استعاره، کنایه، ضرب‌المثل، شیوه‌های ترجمه.

۱. مقدمه

ترجمه جایگزین کردن واژه‌ای از یک زبان به زبان دیگر نیست. برگردان عناصر فرهنگی گنجانده شده در استعارات، تشبیهات، کنایات و... از زبانی به زبان دیگر بسیار دشوار و درعین حال اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا انتقال معنا در این کاربردها بدون انتقال مفاهیم فرهنگی ناممکن است، یا دست کم می‌توانیم بگوییم نوعی کاستی در آن به وجود می‌آید. «در این گونه موارد مترجم شکل و تصویر بیانی را قربانی مفهوم می‌کند که البته این کار در بیشتر موارد پذیرفتنی نیست؛ زیرا بازتاب تصویر حاصل از اغلب تعابیر، ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌ها از جمله عوامل مهم آشنایی و ایجاد ارتباط بین فرهنگ‌ها و غنابخشی و خلاقیت‌زایی در آنهاست» (نیازی و نصیری، ۱۳۸۸: ۱۶۸).

سخنان امام علی^(ع) در نهج‌البلاغه سرشار از استعارات، تشبیهات، کنایات، مجازها و ضرب‌المثل‌هایی است که در ترجمه باید به آن توجه شود. سخن حضرت علی^(ع) که به فروتر از سخن خالق و فراتر از سخن مخلوق توصیف شده است، به علت جنبه‌های ناب ادبی و دینی آن مورد توجه اندیشمندان بسیاری قرار گرفته است و مترجمان فارسی‌زبان نیز از دیرباز آن را ترجمه کرده‌اند؛ به طوری که تعداد این ترجمه‌ها تاکنون به بیش از پنجاه رسیده است. در این مقاله سه ترجمه فیض‌الاسلام، شهیدی و دشتی را از خطبه صدو هشتم برگزیده‌ایم تا شیوه‌های مترجمان مذکور در برگردان مفاهیم فرهنگی و موفقیت آنها را در این زمینه بررسی کنیم. علت انتخاب این خطبه را در دو نکته خلاصه می‌کنیم: نکته نخست، اهمیت محتوایی این خطبه است که طی آن فضایل و ویژگی‌های پیامبر اکرم^(ص) از زبان امام علی^(ع) که وارث علم پیامبر و جانشین اوست، تبیین شده است؛ نکته دوم، سرشار بودن این خطبه از استعارات، تشبیهات، کنایات و ضرب‌المثل‌هایی است که جنبه فرهنگی آنها در انتقال صحیح معنا بسیار تأثیرگذار است.

انتخاب این سه ترجمه بیشتر به خاطر شیوه خاص ترجمه هریک از آنها و رواج تقریباً عام آنها از بین ترجمه‌های نهج‌البلاغه و نیز جایگاه خاص مترجمانشان است. ما در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی، نقد و مقایسه شیوه‌های انتقال عناصر فرهنگی در ترجمه این خطبه پرداخته‌ایم و سعی می‌کنیم شیوه ترجمه هریک از سه مترجم و میزان موفقیت هر کدامشان را در ترجمه این عناصر بازنماییم.

به‌رغم وجود ترجمه‌های فارسی متعدد و نقدهای متعدد بر آنها، اعم از کتاب، مقاله و رساله، مانند «نقد و تحلیل ترجمه‌های فارسی هشتاد خطبه اول نهج‌البلاغه» تألیف اسماعیل دخیل کهنویی (۱۳۷۹) و «درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج‌البلاغه»

تالیف عباس اقبالی (۱۳۸۸) و... به نقد ترجمه‌های عناصر فرهنگی به‌طور مستقل توجه نشده است. در این مقاله کوشش می‌شود به‌صورت موردی عناصر فرهنگی و... را از خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه نقد و تحلیل کنیم.

۲. ترجمه و فرهنگ

پیتر نیومارک (*Peter Newmark*) در زمینه ترجمه و عناصر فرهنگی، فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند:

«فرهنگ را روش زندگی و جلوه‌های خاص زندگی بشر به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان می‌دانم و بین زبان فرهنگ و زبان جهانی تمییز قایل می‌شوم. کلماتی همچون مردن، زندگی کردن، ستاره؛ و بیشتر کالاها همچون آینه و میز و ... واژه‌های جهانی هستند که در ترجمه آنها چالشی وجود ندارد، اما کلماتی همچون بادهای موسمی هند، کلبه تابستانی روسیه و ... کلماتی هستند که وارد حیطه فرهنگ شده‌اند و اگر بین زبان مبدأ و مقصد مناسبت وجود نداشته باشد، مترجم در مواجهه با آن دچار چالشی بزرگ می‌شود» (۲۰۰۶: ۱۴۹).

اختلافات فرهنگی بین ملت‌ها ممکن است متن ترجمه‌شده را پیچیده و مبهم سازد؛ از این‌رو، موفقیت مترجم تنها در گرو تسلط بر زبان مبدأ از نظر واژگان و دستور زبان نیست، بلکه باید با فرهنگ مردم آن زبان نیز آشنا باشد. با مقایسه عناصر فرهنگی در دو زبان، سه حالت متصور است: «مطابقت مفهومی و شکلی»، «مطابقت مفهومی و مخالفت شکلی» و «فقدان معادل مفهومی و شکلی» (نیازی و نصیری، ۱۳۸۸: ۱۷۳). در حالت نخست، مترجم با هیچ‌گونه مشکلی مواجه نیست. در حالت دوم، برخی مترجمان تنها به جنبه معنایی تعبیر توجه می‌کنند و جنبه‌های فرهنگی آن را نادیده می‌گیرند یا اینکه مترجم مفهوم هم‌سنگ را از زبان مقصد جایگزین تعبیر زبان مبدأ می‌کند و در نتیجه جنبه فرهنگی آن ضایع می‌شود، اما چالش حقیقی هنگام مواجهه با تعبیری از نوع سوّم (نبود معادل فرهنگی در زبان مقصد) است که بی‌توجهی مترجم به چنین تعبیرات ممکن است متن ترجمه‌شده را مبهم سازد.

۳. مدل ایویر در ترجمه عناصر فرهنگی

فرآیند ترجمه تنها مسئله زبانی نیست، بلکه معامله‌ای بین دو فرهنگ متفاوت است. مترجم بر آن است تا راهی برای انتقال عناصر فرهنگی متن مبدأ به متن زبان مقصد بیابد. یکی از پژوهشگرانی که تلاش کرده است تا این مسئله دشوار را حل کنند، ایویر

- است. وی هفت روش برای ترجمه عناصر فرهنگی و انتقال آنها از متن مبدأ به متن مقصد پیشنهاد داده است:
۱. وام‌گیری (*Borrowing*): مترجم واژه زبان مبدأ را عیناً به متن مقصد انتقال می‌دهد؛
 ۲. تعریف (*Definition*): مترجم واژه فرهنگی را در درون متن یا در پانویس برای خواننده تعریف می‌کند؛
 ۳. ترجمه تحت‌اللفظی (*Literal translation*)؛
 ۴. جایگزینی (*Substitution*): مترجم عنصر فرهنگی زبان مبدأ را با عنصر فرهنگی شبیه آن، از زبان مقصد جایگزین می‌کند؛
 ۵. واژه‌سازی (*Lexical creation*): مترجم یک واژه جدید را برای واژه فرهنگی زبان مبدأ می‌سازد؛
 ۶. حذف کردن (*Omission*): مترجم واژه فرهنگی را از متن زبان مقصد حذف می‌کند؛
 ۷. افزودن (*Addition*): مترجم به جای واژه‌ای در زبان مبدأ، عبارت آن مفهوم را توصیف می‌کند (ایویر، ۱۳۷۰: ۴۳).

۴. خطبه صدو هشتم و تطبیق سه ترجمه از آن

موضوعات مطرح در این خطبه عبارت‌اند از: خداشناسی، توصیف پیامبر اکرم (ص)، نکوهش کوفیان، تأکید بر اهمیت پیروی از اهل بیت پیامبر (ع) و خیردادن از واژگونه‌کردن ارزش‌های اسلامی در حکومت بنی امیه. در اینجا ترجمه تعدادی از عبارت‌های این خطبه را از سه مترجم در راستای اهداف این پژوهش بررسی و مقایسه می‌کنیم:^۱

۴-۱. «اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَشْكَاةِ الصِّيَاءِ، وَ ذُوَابَةِ الْعُلْيَاءِ، وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ»

امام علی (ع) در این بخش، پیامبر اکرم (ص) را توصیف کرده است. واژه «شجره» استعاره از صنف پیامبران است؛ آنها به درختی تشبیه شده‌اند که میوه‌ها و شاخه‌هایی دارد که شاخه‌ها تک‌تک پیامبران هستند، درحالی‌که میوه این درخت علم و اخلاق و کمالات نفسانی است. واژه «مشکاة» استعاره از آل ابراهیم (ع) است؛ با این بیان که نور نبوت و هدایت از این خاندان تابیده است؛ همچنان که نور چراغ از چراغ‌دان می‌تابد. واژه «ذُوَابَةُ» استعاره از قریش است، و وجه شبه بلندی مرتبت و شرف است. واژه «سُرَّة» استعاره از برترین خاندان مکه و دو واژه «مَصَابِيح» و «يَنَابِيع» استعاره از پیامبران است؛ با این بیان که پیامبران در تاریکی جهالت و کفر چون چراغ هستند و دانش و هدایت از آنها ساطع

می‌شود؛ چنان‌که آب از چشمه‌ها می‌جوشد (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۰۹). ترکیب «شَجَرَةَ الْأَنْبِيَاءِ» از نوع تشبیه بلیغ اضافی است. استعاره در بقیه عبارات‌ها از نوع استعاره مصرحه اصلیه است.

نقد و بررسی

الف. «شَجَرَةَ الْأَنْبِيَاءِ» را فیض‌الاسلام ابتدا تحت‌اللفظی ترجمه کرده و سپس در میان دو پُرانتز توضیحی ترکیب «آل ابراهیم» را افزوده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۲)، درحالی‌که صنف پیامبران اعم است و مترجم، آن را در آل ابراهیم محدود کرده است. شهیدی در ترجمه آن گفته است: «درختی که رستگاه پیامبران است» (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۰). مترجم با ترجمه تحت‌اللفظی عبارت توانسته است تشبیه موجود را بیان کند. دشتی نیز ترجمه تحت‌اللفظی «درخت تنومند پیامبران» را برگزیده است.

ب. عبارت «و مِشْكَاتِ الضُّبَّاءِ» در ترجمه فیض‌الاسلام «چراغ‌دان روشنایی (که نور هدایت و رستگاری از آنان تابان بود)» آمده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۲). مترجم ابتدا آن را تحت‌اللفظی ترجمه و سپس با استفاده از افزوده توضیحی به معنی مراد اشاره کرده و فهم آن را برای خواننده آسان‌تر ساخته است. مترجم مستعارله را نیز با ضمیر «آنان» درست تشخیص داده است که به عبارت قبلی برمی‌گردد؛ عبارتی که در آن به «آل ابراهیم» (مستعارله) اشاره شده است. شهیدی این عبارت را نیز تحت‌اللفظی به «چراغ‌دانی پُر نور» ترجمه کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۰)، اما به معنای مراد از آن (آل ابراهیم) اشاره نکرده است. دشتی به «سرچشمه‌های نور هدایت» ترجمه کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). در این ترجمه، مترجم مستعارمنه «مِشْكَاتِ» را دگرگون ساخته و به جای آن از «سرچشمه» استفاده کرده است. واژه «مِشْكَاتِ» از واژه‌های قرآنی است و نزد خوانندگان فارسی‌زبان مأنوس است و از دیگرسو، این واژه بیان‌کننده معنای احاطه و دربردارندگی است.

ج. فیض‌الاسلام در ترجمه عبارت «و دُؤَابَةِ الْعُلَيَّاءِ» آورده است که «از بالای پیشانی (که اشرف و افضل بر دیگرانند)» (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۲). با این ترجمه معنای مراد از استعاره در میان دو پُرانتز توضیحی به درستی ارائه شده، اما در ترجمه تحت‌اللفظی عبارت دچار لغزش شده است؛ زیرا مراد از «دُؤَابَةِ» (مستعارمنه) «پیشانی» نیست، بلکه طره موسست. شهیدی عبارت «و دُؤَابَةِ الْعُلَيَّاءِ» را به «از خاندانی بلندمرتبه و دیداری» ترجمه کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۰). این ترجمه از نوع آزاد است و معنی مراد را به‌دقت منعکس می‌کند. مترجم برای حفظ بار بلاغی و فرهنگی عبارت در تعلیقات خود به آن

اشاره کرده و گفته است: «ذُوَابِهِ، موی رُسته بر بالای پیشانی که همه‌کس تواند آن را دید، سپس از آن برای دیداری و مشهور استعاره آرند» (همان: ۴۷۶). دشتی عبارت «و ذُوَابَةِ الْعُلَيَاءِ» را به «از جایگاه بلند و بی‌همانند» ترجمه کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). این ترجمه‌ای آزاد است که مقصود را به‌درستی منعکس کرده است، اما بار بلاغی (کاربرد استعاری) و فرهنگی ندارد.

د. فیض‌الاسلام عبارت «و سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ» را به از «ناف بطحاء (مکه معظمه)» ترجمه کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۲) و بنابراین، ترجمه تحت‌اللفظی درستی است. شارحان واژه «سُرَّة» (مستعارمنه) را استعاره از برترین خانواده از خانواده‌هایی که ساکن آن سرزمین بودند، نه خود سرزمین دانسته‌اند (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۰۰۹ و شیرازی، ۲۰۰۸، ج ۲: ۲۰۰). این افزوده توضیحی را می‌توان درست شمرد، اگر در توضیح، مراد از اسم «الْبَطْحَاءِ» باشد. شهیدی آن را به «از سرزمین بطحاء، سرزمین فخر و بزرگواری» ترجمه کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۰) و در تعلیقات خود درباره آن گفته است: «بطحاء مؤنث أبطح: جوی در سنگلاخ، و مقصود وادی میان دو کوه ابوقبیس و احمر است که قریش در آنجا بودند» (همان: ۴۷۶). با این ترجمه، مترجم از واژه «ناف» غافل مانده است و آن را در متن ترجمه و در افزوده توضیحی یا تعلیقات معنی نکرده است. مترجم با افزوده توضیحی خود معنای عبارت را دگرگون ساخته است؛ زیرا مراد عبارت، نسبت‌دادن بزرگواری به برترین خانواده در آن سرزمین است، نه به خود سرزمین. دشتی نیز آن را به «از سرزمین بطحاء» ترجمه کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱) و او نیز اینجا به همان لغزشی دچار شده است که شهیدی گرفتار شده است.

هـ. فیض‌الاسلام ترجمه «مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ» را ابتدا به صورت تحت‌اللفظی آورده و سپس برای روشن کردن مطلب از افزوده توضیحی استفاده کرده است؛ البته مترجم در افزوده توضیحی مستعارله را که بنا بر شرح ابن‌میثم پیامبران باشند، پدران آن بزرگوار به‌شمار آورده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۲)؛ ولی معنای مطرح‌شده، بعید به‌نظر نمی‌رسد. شهیدی و دشتی تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند. شهیدی با افزوده توضیحی درون متن به مستعارله اشاره کرده و آن را خاندان پیامبر دانسته است؛ معنی‌ای که دور به‌نظر نمی‌رسد.

ترجمه تحت‌اللفظی در برخی موارد می‌تواند بار معنایی و فرهنگی تعبیر را انتقال دهد؛ مانند عبارت نخست از این بخش، اما در مواردی فقط جنبه شکلی تعبیر را حفظ

می‌کند و ممکن است عنصر فرهنگی به‌کاررفته در آن منعکس شود، ولی جنبه معنایی نزد خواننده متن به زبان مقصد مبهم می‌ماند. در میان این ترجمه‌ها می‌توانیم روش فیض‌الاسلام (ترجمه تحت‌اللفظی + افزوده توضیحی) و روش شهیدی را در ترجمه عبارت «و ذُوَابَةُ الْعَلِيَاءِ» (ترجمه آزاد+ اشاره به معنای لغوی واژه «ذُوَابَةُ» و کاربرد استعاری آن در فرهنگ عربی در تعلیقات) از روش‌های مناسب برای حفظ جنبه معنایی تعبیرات و انعکاس جنبه فرهنگی آن به‌شمار آورده‌اند.

۴-۲. «طیبٌ دَوَّارٌ بِطَيْبِهِ»

درباره این عبارت به دو نکته اشاره می‌کنیم: ۱. مرجع ضمیر در این عبارت مبهم است؛ برخی شارحان آن را پیامبر اکرم^(ص) دانسته‌اند که از لحاظ دستوری کاملاً درست است، درحالی‌که گروهی دیگر آن را به حضرت علی^(ع) ارجاع می‌دهند. البته ارجاع گروه نخست درست‌تر است؛ زیرا پیامبر برای هدایت، دنبال مردم می‌گردد، درحالی‌که امام به منزله کعبه است که مردم در طلب او می‌آیند؛ ۲. کاربرد واژه «دَوَّارٌ» معنای خاصی دارد. ابن ابی‌الحدید درباره این واژه گفته است: دَوَّارٌ (گردان) از آن‌رو گویند که باتجربه‌تر است (۱۹۶۰، ج ۷: ۱۸۳). ترکیب «طیبٌ دَوَّارٌ» در این خطبه کاربرد مثبت دارد و به‌هیچ‌وجه بار منفی ندارد؛ زیرا در توصیف پیامبر اکرم^(ص) به‌کاررفته است، اما برابر این واژه در زبان فارسی «طیب راه‌نشین» در برخی موارد بار منفی دارد (ر.ک: ریاحی، ۱۳۶۸: ۲۷۳). در لغت‌نامه دهخدا در ذیل مدخل راه‌نشین آمده است: «... طیبی که به واقع طیب نیست؛ کلاشی و دکانداری را بر سر راه نشیند» (۱۳۷۷).

نقد و بررسی

فیض‌الاسلام مشبه (مرجع ضمیر) را در این عبارت، حضرت علی^(ع) (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۳) و دشتی، پیامبر اکرم^(ص) دانسته است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱)، درحالی‌که شهیدی به آن اشاره نکرده است. درباره ترکیب «طیبٌ دَوَّارٌ»، باوجود تفاوت اساسی در کاربرد این ترکیب بین دو فرهنگ فارسی و عربی، می‌بینیم که مترجمان به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده‌اند. ترجمه تحت‌اللفظی در این مورد ممکن است باعث برداشت نادرست از عبارت متن مبدأ باشد، به‌ویژه در ترجمه شهیدی که در آن به مرجع ضمیر اشاره نشده است؛ زیرا خواننده وقتی از پیش می‌داند که سخن درباره پیامبر اکرم^(ص) یا درباره خود امام^(ع) است، بار منفی از ذهن او دور می‌شود. باوجوداین، ترجمه تحت‌اللفظی نمی‌تواند اشکال تفاوت فرهنگی را در این عبارت برطرف کند و مترجم در چنین

مواردی باید از افزوده توضیحی در درون متن یا در پانویس بهره گیرد تا مطلب برای خواننده متن در زبان مقصد، از پیچیدگی و غرابت و ابهام خالی شود.

۳-۴. «قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمِي وَ آذَانِ صُمَّ، وَ أَلْسِنَةِ بُكْمٍ.»

الف. در این بخش ابن‌میثم واژه «مَرَاهِم» را استعاره از علوم و مکارم اخلاق و واژه «مَوَاسِم» را استعاره از عقوبت‌های کسانی تلقی کرده است که هدایت را نپذیرفته و بر ارتکاب گناه اصرار ورزیده‌اند (۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۱)، درحالی‌که خوئی واژه «مَرَاهِم» را استعاره از بشارت‌ها و واژه «مَوَاسِم» را استعاره از ترساندن از عذاب الهی دانسته است (۱۳۷۹، ج ۷: ۴۸۴). دو استعاره یادشده از نوع استعاره تصریحیه اصلیه است. عبارت «أَحْمَى مَوَاسِمَهُ» به روشی در درمان اشاره دارد که پس از ناامیدی از درمان با داروها به کار می‌رود. در ضرب‌المثل عربی می‌گویند: «آخِرُ الدَّوَاءِ الكَيُّ» (آخرین دارو داغ کردن)؛ این ضرب‌المثل به لقمان حکیم منسوب است و در مواردی به کار می‌رود که انسان در حلّ یک مسئله از طریق مهربانی، موعظت و مدارا ناامید می‌شود (المیدانی، دت، ج ۱: ۴۴۳).

ب. واژه «عُمِي» مجاز از کسانی است که از دیدن حقیقت کور هستند. واژه «صُمَّ» مجاز از کسانی است که از شنیدن موعظه و پند و ارشاد کر هستند. همچنین واژه «بُكْمٍ» مجاز از کسانی است که برای گفتن سخن حق لال هستند. علاقه مجاز در این سه واژه از نوع اطلاق اسم ملزوم بر لازم است (بحرانی: ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۱).

نقد و بررسی

الف. سه مترجم عبارت «قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ» را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند؛ با این تفاوت که فیض‌الاسلام با استفاده از افزوده توضیحی در میان دو پیرانتز توضیحی (علوم و معارف) (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۳) و شهیدی در تعلیقات خود (بشارت‌های او برای دل‌های خسته، چون مرهم است) به معنی مراد از استعاره اشاره کرده‌اند. با این روش دو مترجم هم جنبه فرهنگی عبارت را از طریق ترجمه تحت‌اللفظی و هم جنبه معنایی آن را با افزوده توضیحی حفظ کرده‌اند، با اشاره به این نکته که تفاوت مستعارله بین فیض‌الاسلام و شهیدی به تفاوت شروح برمی‌گردد. فیض‌الاسلام شرح ابن‌میثم و شهیدی شرح خوئی را در نظر گرفته‌اند، درحالی‌که دشتی به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). این ترجمه می‌تواند بار بلاغی و فرهنگی عبارت را منعکس کند، اما ممکن است معنای دقیق، از خواننده متن در زبان مقصد دور بماند. فیض‌الاسلام

عبارت «قَدْ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ» را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه و سپس در میان دو پرانتز توضیحی به معنای مراد از آن اشاره کرده است، درحالی‌که دشتی به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده و بدین‌گونه معنی از ذهن خواننده متن در زبان مقصد دور مانده است. همچنین ممکن است خواننده فارسی‌زبان، دو عبارت مذکور را بنا بر ترجمه دشتی استعاره تلقی نکند و آن را به معنای حقیقی لحاظ کند و در نتیجه به معنای مراد آسیبی رسد. ترجمه شهیدی ادبی است و در آن مترجم توانسته سجع را که در عبارت‌های متن مبدأ به کاررفته، منعکس کند. از دیگر سو، مترجم با آوردن عبارت «و آنجا که دارو سودی ندهد»، عبارت را روشن‌تر ساخته است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱). علاوه‌براین، مترجم در تعلیقات درباره این عبارت گفته است: «ترساندن او از عذاب قیامت برای غافلان، چون داغ فراهم، که در مثل است: «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ». هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود (سنایی)» (همان: ۴۷۶). پس مترجم در این ترجمه از روش تلفیقی استفاده کرده که عبارت است از: ترجمه تحت‌اللفظی + افزوده توضیحی + اشاره - کردن به عنصر فرهنگی در زبان مبدأ + ذکر کاربرد آن در فرهنگ مقصد. شعر فارسی در تعلیقات شهیدی نشان می‌دهد که این عبارت در فرهنگ فارسی کاربرد دارد؛ پس فهم آن نزد خواننده متن مقصد آسان خواهد بود.

ب: فیض‌الاسلام «مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ، وَ آذَانٍ صُمٍّ، وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ» را ابتدا به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده است و سپس با استفاده از افزوده‌های توضیحی داخل پرانتزها توانسته هم به مجازبودن واژه‌های «عُمِيٍّ»، «صُمٍّ» و «بُكْمٍ» و هم به معنای مراد از آن اشاره کند (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۳). شهیدی ترجمه‌ای ادبی از آن آورده و در آن سجع را رعایت کرده است. همچنین مترجم با آوردن عبارت «از دیدن حقیقت» به مجازبودن واژه «عُمِيٍّ» اشاره کرده و معنی مراد از آن را روشن ساخته است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱)، اما با اکتفا به ترجمه تحت‌اللفظی در دو ترکیب بعدی، ممکن است فهم معنا در زبان مقصد دشوار شود؛ مانند ترجمه دشتی که به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده است. اشاره به این نکته لازم است که خواننده فارسی‌زبان برای فهم عبارت‌های اخیر، به علت انس با زبان و کاربردهای قرآنی، با هیچ‌گونه دشواری و پیچیدگی مواجه نمی‌شود. در قرآن کریم این مجاز در چند مورد به کاررفته است: «صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (بقره: ۱۸ و ۱۷۱ و اعراف: ۱۷۹).

۴-۴. «مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛ وَ لَمْ يَفْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ؛ فَهَمُّ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَ الصُّحُورِ الْقَاسِيَةِ.»

الف. در این بخش دو ترکیب اضافی «مَوَاضِعُ الْعَفْلَةِ وَ مَوَاطِنُ الْحَيْرَةِ» کنایه از دل‌های جاهلان هستند (ابن‌میثم، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۱).

ب. در عبارت «لَمْ يَفْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ» مقصود آن است که آنها حجاب‌های کفر و جهالت را به وسیله دانش‌ها از هم نشکافتند و حق را از درون آن مانند بیرون آوردن آتش به وسیله آتش‌زنه بیرون نیاورده‌اند (همان و خوئی، ۱۳۷۷، ج ۷: ۲۹۲). وجه شبه بیرون آوردن روشنایی از درون تاریکی است. اصل واژه «فدح» به معنای کوبیدن سنگی به سنگ دیگر برای بیرون آوردن آتش است؛ یعنی آنها علومی را که مانند آتش‌زنه است، برای ازهم-شکافتن حجاب‌های جهل و بیرون آوردن آتش علم به کار نبرده‌اند (شیرازی، ج ۲: ۲۰۱).

ج: در دو عبارت بعدی، آنها به خاطر گوش ندادن به سخن و ارشاد پیامبر اکرم (ص) یا حضرت علی (ع) به چهارپایان رهاشده و سنگ‌های سخت تشبیه شده‌اند. کاربرد دو صفت «السَّائِمَةُ» و «القَاسِيَةُ» معانی خاصی را منعکس می‌کنند. صفت اول «السَّائِمَةُ»: «سَامَتِ الرَّاعِيَةَ وَ المَاشِيَةَ وَ العَئِمَّ تَسُومُ سَوماً: رَعَتِ حَيْثُ شَاءَتْ، فَهِيَ سَائِمَةٌ...» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ذیل «سوم»). پس آنها فقط به چهارپایان مانند نشده‌اند، بلکه به چهارپایانی که بی-قیدوشرط می‌چرند، تشبیه شده‌اند؛ بنابراین، مانند چهارپایان در غفلت و شهوت و غیره، بی‌آنکه به هشدارهای عقل توجه کنند، غرق می‌شوند (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۱). توصیف ستیزه‌کنندگان به چهارپایان از کاربردهای قرآنی است: «فَهُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَيْكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹). اما صفت «القَاسِيَةُ» برگرفته از آیه شریفه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (بقره: ۷۴) است.

نقد و بررسی

الف. کنایه موجود در «مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ» تنها در ترجمه شهیدی منعکس شده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱). فیض‌الاسلام آن را تحت‌اللفظی ترجمه کرده است. در این ترجمه «العَفْلَةُ وَ الْحَيْرَةُ» به دو بیماری مانند شده‌اند که پیامبر اکرم (ص) یا حضرت علی (ع) با داروهای خود آن را درمان می‌کنند (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۳، درحالی‌که عبارت متن نهج‌البلاغه توصیف دقیق‌تری را در نظر دارد. ترجمه دشتی کاملاً ناصواب است و در آن کاربرد کنایی عبارت ضایع شده است. مترجم دو ترکیب اضافی ذکر شده را به ترکیب وصفی تبدیل کرده است و در نتیجه ترجمه دقیق نیست (ر.ک: سیدرضی،

۱۳۸۸: ۱۴۱)، شهیدی دو واژه «العَفْلَة» و «الحیرة» را عیناً به متن مقصد انتقال داده است. فیض‌الاسلام هم واژه عربی و هم معادل آن را در زبان فارسی با هم آورده است، اما دشتی «فراموش‌شده» را معادل «عَفْلَة» برگزیده است که برابر دقیقی نیست.

ب. فیض‌الاسلام عبارت «وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ النَّاقِيَةِ» را تحت‌اللفظی ترجمه کرده است. در این ترجمه معنی دقیق بیان نشده است. در عبارت نهج‌البلاغه بیرون‌آوردن دل‌ها از تاریکی جهل و کفر به بیرون‌آوردن آتش به وسیله آتش‌زنه مانند شده است، درحالی‌که مترجم تنها به تشبیه بلیغ اضافی «زِنَادِ الْعُلُومِ» توجه کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۳). شهیدی و دشتی درست ترجمه کرده‌اند، اما دشتی مشبّه‌به (زِنَاد: آتش‌زنه) را در عبارت متن مبدأ به شعله تبدیل کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). این دگرگونی باعث کاستی در قوت معنای مراد شده است.

ج. درباره عبارت «فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ»، فیض‌الاسلام صفت «السَّائِمَةِ» را با «چرنده» جایگزین و در میان دو پرانتز توضیحی به شعورنداشتن و مشغول‌شدن به خوردن اشاره کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۳). با این ترجمه، مترجم به معنی مراد نزدیک شده، اما معنی را به دقت بیان نکرده است. شهیدی معادل «سرگرم چرا ماند» را برگزیده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱) که این معادل نیز درست است، اما دقیق نیست، درحالی‌که دشتی آن را به «چهارپایان صحرائی» ترجمه کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). این ترجمه درست است، اگر مراد مترجم از آن رها بودن و بی‌راعی بودن باشد.

۴-۵. «قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ، وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةَ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا، وَ أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا، وَ ظَهَرَتِ الْعُلَمَاءُ لِمُتَوَسِّمِهَا.»

الف. واژه «السَّرَائِرُ» (باطن و نهان، جمع سریره) در عبارت نخست، کنایه از چیزی است که از بنی امیه و ستم آنها اتفاق خواهد افتاد یا کنایه از رازهای شریعت است (بحرانی، ۲۰۰۹: ج ۳: ۵۱۱). خوئی آن را به نقل از مجلسی به «آنچه کافران با هدف خاموش کردن نور اسلام و از بین بردن ارکان شریعت در دل پنهان کردند، معنی کرده است» (۱۳۷۹، ج ۷: ۱۹۲). در این عبارت واژه «انْجَابَتِ» کاربرد استعاری دارد: «...انْجَابَتِ النَّاظِقَةُ: مَدَّتْ عُنُقَهَا لِلْحَلَبِ...» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ذیل «جوب»).

ب. در این عبارت معنای مراد این است که نهان‌ها را به اهل بصیرت نشان داد (عبده، ج ۱: ۲۰۷). البته کاربرد استعاری واژه «انْجَابَتِ» را می‌توان به گونه‌ای دیگر بیان کرد که

آمده است: «انْجَابَتِ السَّحَابَةُ: انْكَشَفَتْ» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل «جوب»). واژه «خَابَطُ» در عبارت بعدی نیز کاربرد استعاری دارد، که «...خَبَطَ البعيرُ بيدهِ يَخْبِطُ خَبْطًا: ضرب الأرض بها؛ در التَّهْدِيبُ: الخَبْطُ: ضرب البعير الشيءَ يُخْفُّ يده... ومنه قِيلَ «خَبَطَ عَشْوَاءُ»، وهي النَّاقَةُ الَّتِي فِي بَصَرِهَا ضَعْفٌ تَخْبِطُ إِذَا مَشَتْ لَا تَتَوَقَّى شَيْئًا؛ قال زهير: رَأَيْتُ المَنَايَا خَبَطَتْ عَشْوَاءَ مَنْ تُصَبُّ ثَمَنَهُ، وَمَنْ تُخْطَى يُعَمَّرُ فِيهِمْ...» (الازهری، ۱۹۶۴: ذیل خبط). این واژه بنا بر بار فرهنگی آن معنای منفی (بیراهه رفتن) دارد و با در نظر گرفتن بافت عبارت می‌توان عبارت را این‌گونه معنی کرد که راه آشکار حق برای کسانی که در پی رسیدن به آن، بیراهه می‌رفتند، آشکار و روشن شد؛ یعنی بیراهه رفتن پیش از این بوده و دیگر با آشکار شدن راه حق این حالت از بین رفته است.

ج. در عبارت «أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَن وَجْهِهَا» دو کاربرد بلاغی داریم: «أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَن وَجْهِهَا» کنایه از فتنه‌هایی است که اتفاق می‌افتد؛ زیرا نخستین چیزی که از اشیا دیده می‌شود، چهره آنهاست (بحرانی، ۲۰۰۹: ج ۳: ۵۱۱). همچنین واژه «أَسْفَرَتِ» استعاره از نوع استعاره مصرّحه تبعیه است.

نقد و بررسی

الف. در عبارت «قَدِ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ» سه مترجم کاربرد استعاری در واژه «انْجَابَتِ» را بنا بر «انْجَابَتِ السَّحَابَةُ: انْكَشَفَتْ» تأویل و به معنای دوم متصور، یعنی «انْجَابَتِ النَّاقَةُ: مَدَّتْ عُنُقَهَا لِلحَلَبِ» اشاره نکرده‌اند (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۴؛ ۱۳۷۰: ۱۰۸ و ۱۳۸۸: ۱۴۱).

ب. درباره کاربرد استعاری واژه «خَابَطُ» در عبارت «وَوَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا» فیض الاسلام آن را به «اشتباه‌کننده» ترجمه کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۴) و دشتی معادل «گمراهان» را برای آن برگزیده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). این دو معادل دقیق نیست و کاربرد استعاری را ضایع می‌کند. معادل دقیق این واژه همان است که شهیدی انتخاب کرده است: «پوینده بیراهه» (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۸). باین حال، جنبه استعاری آن مغفول مانده است.

ج. درباره عبارت «أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَن وَجْهِهَا» ترجمه تحت‌اللفظی می‌تواند معنای استعاری در فعل «أَسْفَرَتِ» را منعکس کند؛ زیرا این کاربرد در زبان و فرهنگ فارسی نیز کاربرد دارد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل نقاب را برانداختن)، اما معنای کنایی موجود در «وَجْهُ السَّاعَةِ» با ترجمه تحت‌اللفظی منعکس نمی‌شود. هر سه مترجم کنایه موجود در

این ترکیب را به استعاره مکنیه تبدیل کرده‌اند. این دگرگونی می‌تواند به‌گونه‌ای به معنای اصلی اشاره کند؛ از این جهت که چهره، نخستین چیزی است که از انسان نمایان می‌شود؛ مانند آنچه از قیامت از وقایع تلخ و شیرین رخ می‌نماید.

۴-۶. رَايَةُ ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَيَّ قُطْبِيهَا، وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِيهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِيهَا، وَ تَخِطُكُمْ بِبَاعِيهَا

الف. شارحان در تفسیر معنی «رایه ضلال» نظر متفاوت دارند؛ ابن‌میثم کل عبارت را کنایه از ظهور فتن بنی‌امیه دانسته است (۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۳)، درحالی‌که ابن ابی‌الحدید (۱۹۶۰، ج ۷: ۱۸۸) و خوئی (۱۳۷۷، ج ۷: ۲۹۸) و شیرازی (۲۰۰۸، ج ۲: ۲۰۲) آن را اشاره به آخرالزمان دانسته‌اند. در همان عبارت واژه «قُطْب» نیز بر دو وجه تفسیر شده است: وجه نخست اینکه مراد از آن، فرمانده آن فتنه و رئیس آن است که مردم دور او فراهم شده‌اند. این وجه مبتنی بر یکی از معانی حقیقی واژه «قُطْب» است (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۰، ج ۷: ۱۸۸) که در فرهنگ آمده است: «فَلَانٌ قُطْبٌ بَنِي فَلَانٍ: سَيِّدُهُمُ الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهِ أَمْرُهُمْ» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ذیل قطب)؛ وجه دوم اینکه مراد از قُطْب اینجا همان «قُطْبُ الرَّحَى» (استوانه آسیاب) است؛ پس عبارت از نوع تمثیل است که مراد از آن توصیف استحکام- یافتن این فتنه است که مانند آسیاب استوانه دارد که به‌طور محکم و سازمان‌یافته دور آن می‌چرخد (شیرازی، ۲۰۰۸، ج ۲: ۲۰۲). این معنی با روایت «رَأَيْتُ ضَلَالَةً قَدْ قَامَتْ عَلَيَّ قُطْبِيهَا» متناسب است؛ زیرا در روایت نخست، گمراهی به درفش تشبیه شده است. به‌نظر می‌رسد بهتر باشد کل عبارت را کنایه از ظهور فتن، چه در عهد بنی‌امیه و چه در آخرالزمان تلقی کنیم و در ضمن آن ترکیب «رَايَةُ ضَلَالٍ» را تشبیه بلیغ اضافی بدانیم و بنا بر آن «قُطْب» را به معنای محور تفسیر کنیم و عبارت «قَدْ قَامَتْ عَلَيَّ قُطْبِيهَا» را کنایه از استحکام یافتن آن فتنه‌ها به‌شمار آوریم.

ب. در عبارت «تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِيهَا» واژه «شُعْب» کاربرد استعاری دارد. فتنه به درختی تشبیه شده است که شاخه‌های آن (شُعْب) به هر سو رفته است. این استعاره از نوع استعاره مکنیه است. اشاره به این نکته بی‌فایده نیست که در زبان و فرهنگ عرب‌ها هریک از واژه‌های «العَلَم»، «الرَّايَةُ»، «اللُّوَاء» و «البيرق» کاربرد خاص دارد: «اللُّوَاء»، «الرَّايَةُ» و «البيرق» همه از نام‌های پرچم است که «العَلَم» همه آن‌ها را شامل می‌شود. الرَّايَةُ را به طرف نیزه می‌بستند و آن را رها می‌کردند تا با باد حرکت کند، اما اللُّوَاء را به طرف نیزه می‌بستند و جمع می‌شد و آن را تنها هنگام نیاز (به‌علت بزرگی آن) بر می-

افراشتند. الرَّایة در دست پیشوای لشکر بود، اما اللّواء را امیر لشکر می‌گرفت و از اینجاست که در زبان عربی پرچم حمزه بن عبد المطلب به «رایة حمزه» معروف است و پرچم امام حسین^(ع) به «لواء الحسین» شهرت یافته است (ابن حجر، ۱۳۷۹، ج ۶: ۱۲۶-۱۲۷). درحالی‌که «البیرق» از واژه‌های نسبتاً جدید است که از زبان ترکی به عربی وارد شده است و معمولاً روی ساختمان‌های حکومتی می‌افراشتند.

ج. دو عبارت «تَکِیلُکُمْ بِصَاعِهَا» و «تَحْبِطُکُمْ بِبَاعِهَا» کاربرد استعاری دارند که در آن فتنه به سنجش‌گر (اندازه‌گیر) مانند شده است. همچنان‌که سنجش‌گر موزون را دسته-دسته می‌سنجد، این فتنه مردم را گروه‌گروه به هلاکت می‌رساند (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۳ و خوئی، ۱۳۷۹، ج ۷: ۲۹۹). در عبارت نخست، مستعارله (فتنه) به وسیله ضمیر مقدر محذوف (هی) همراه با لوازم مستعارمنه (تَکِیلُ و صَاع) ذکر شده است؛ پس استعاره از نوع مکنیه است.

د. درباره عبارت «تَحْبِطُکُمْ بِبَاعِهَا» به نکته مهمی اشاره کنیم که حضرت علی^(ع) به جای واژه «بیدها» از واژه «بِباعِها» استفاده کرده‌اند؛ زیرا مراد مبالغه در توصیف «الْحَبْطُ» (کوبیدن) است (همان). معنای لغوی واژه «الباع» معنی مذکور را تأکید می‌کند: «الْبَوْعُ وَ الْبَاعُ: قَدْرُ مَدِّ الْيَدَيْنِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْبَدَنِ» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل بوع)، اما اصل واژه «تَحْبِطُکُمْ» می‌تواند از «حَبَطَ الشَّجَرَةَ: ضَرَبَهَا بِالْعَصَى لِيَتَنَائَرَ وَرَقُهَا» یا از «حَبَطَ الْبَعِيرُ الْأَرْضَ بِيَدِهِ: ضَرَبَهَا» باشد. علاوه‌براین، امام^(ع) در این عبارت‌ها از فعل گذشته «قَامَت» و «تَفَرَّقَت» استفاده کرده‌اند و فعل نخست را همراه با «قَد» (حرف تحقیق) آورده‌اند. عرب‌ها هر وقت می‌خواهند امری را که واقع نشده است، به منزله امر محقق یاد کنند، از فعل گذشته استفاده می‌کنند.

نقد و بررسی

الف. فیض الاسلام عبارت «رَايَةُ ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَي قُطْبِهَا» را تحت‌اللفظی ترجمه کرده و با واژه «میان» به‌عنوان معادل آن، واژه «قطب» را به معنی ستونه آسیا عیناً به متن مقصد انتقال داده است. مترجم واژه «بیرق» را به‌عنوان معادل برای واژه «الرَّايَة» برگزیده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۶). این معادل چنان‌که گفتیم دقیق نیست. شهیدی این عبارت و عبارت بعدی «تَفَرَّقَت بِشُعْبِهَا» را در هم ترجمه کرده است. مترجم معنای واژه «قُطْب» را در ترجمه حذف کرده و در ترجمه عبارت نخست، از افزودن توضیحی «چون درخت تناور» بهره برده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱)، درحالی‌که این افزودن مناسب عبارت دوم است؛ زیرا «شُعْب» به معنای شاخه‌های درخت است. دشتی آن را

تحت‌الفظی ترجمه کرده است. وی واژه «پایه» را به‌عنوان معادل واژه «قطب» برگزیده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱) و این معادلی دقیق نیست؛ زیرا قطب به مرکز و محور بودن اشاره دارد، درحالی‌که پایه ممکن است محور نباشد.

ب. فیض‌الاسلام عبارت «و تَفَرَّقَتْ بِشُعْبَهَا» را تحت‌الفظی ترجمه و سپس در میان دو پیرانتز توضیحی به معنای مراد از آن اشاره کرده است. وی توانسته است کاربرد استعاری عبارت را منعکس کند. همچنین مترجم واژه «شُعْب» را به «شعبه‌ها» ترجمه و سپس معادل فارسی آن (شاخه‌ها) را ذکر کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۶)؛ با اینکه «شاخه‌ها» به‌تنهایی می‌تواند معادل دقیقی برای واژه «شُعْب» باشد. دشتی عبارت فوق را آزاد و بدین‌صورت ترجمه کرده است: «طرفداران آن فراوان گشته» (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱) که ترجمه دقیق نیست؛ زیرا مراد از این عبارت، قوت‌یافتن این فتنه و منتشرشدن آن در جهان اسلامی است (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۳). و از دیگر سو، مترجم بار بلاغی و فرهنگی عبارت را ضایع کرده است. مترجم با استفاده از افزوده توضیحی در پانویس می‌توانست این کاستی را جبران کند.

ج. فیض‌الاسلام عبارت «و تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا» را ابتدا تحت‌الفظی ترجمه و سپس در میان دو پیرانتز توضیحی، عبارت «گمراه می‌نماید» را آورده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۶) و توانسته است کاربرد استعاری عبارت و جنبه معنایی آن را حفظ کند. شهیدی به ترجمه تحت‌الفظی بسنده کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱). این ترجمه بار بلاغی و فرهنگی عبارت را منعکس می‌کند، اما ممکن است معنای مراد از آن، نزد خواننده متن در زبان مقصد مبهم بماند. دشتی نیز آن را تنها به‌صورت تحت‌الفظی ترجمه کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱).

د. درباره عبارت اخیر «و تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا» ملاحظه می‌کنیم که فیض‌الاسلام آن را تحت‌الفظی ترجمه و در میان دو پیرانتز توضیحی، عبارت «چون چارپای چموش» را آورده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۶). با این افزوده توضیحی، مترجم به کاربرد استعاری عبارت اشاره کرده است. شهیدی آن را آزاد ترجمه نموده است؛ این نوع ترجمه معنای مراد را به‌روشنی منتقل می‌کند، اما بار بلاغی و فرهنگی عبارت را از بین می‌برد. دشتی نیز ترجمه آزاد را برگزیده است. همچنین می‌بینیم که مترجمان به کاربرد خاص واژه «باع» توجه نکرده‌اند که این بی‌توجهی از انتقال درست معنا و جنبه فرهنگی آن می‌کاهد.

۴-۷. «فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا نُفَالَةٌ كُنْفَالَةٌ الْقَدْرِ، أَوْ نُفَاضَةٌ كُنْفَاضَةٌ الْعِمْ، تَعْرُكُكُمْ عَرَكُ الْأَدِيمِ، وَ تَدُوسُكُمْ دُوسَ الْحَصِيدِ، وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةِ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ.»

الف. واژه «نُفَاضَةٌ» به معنی «مَا سَقَطَ مِنَ الشَّيْءِ إِذَا نُفِضَ» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل نفیض) است، اما واژه «الْعِمْ» این‌گونه معنی شده است: «عَكَمَ الْمَتَاعَ يَعِكُمُهُ عَكْمًا: شَدَّهُ بِثَوْبٍ؛ وَ هُوَ أَنْ يَسْطُرَهُ وَ يَجْعَلَ فِيهِ الْمَتَاعَ وَ يَشُدُّهُ، وَ يُسَمَّى حِينَئِذٍ عِكْمًا... وَ الْعِمْ: الْعِدْلُ مَا دَامَ فِيهِ الْمَتَاعُ» (همان: ذیل عکم). «الْعِدْلُ: نِصْفُ الْحِمْلِ يَكُونُ عَلَى أَحَدِ جَنْبِي الْبَعِيرِ» (همان: ذیل عدل). در عبارت نخست از این بخش، دو واژه «نُفَالَةٌ» و «نُفَاضَةٌ» استعاره هستند. امام (ع) به وسیله آن از افراد فرومایه که نام نیکو و قدر و منزلتی ندارند، به کنایت تعبیر کرده‌اند. چنین افراد به ته‌مانده غذا که بی ارزش است و نیز به خرده‌هایی از توشه یا گندم و مانند آن که در ته خورجین باقی می‌ماند، تشبیه شده‌اند (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۳)؛ البته در عبارت دوم ممکن است آنها به خرده‌هایی تشبیه شده باشند که در میان نخ‌های پارچه‌ای که زنان لوازم خود را در آن می‌گذارند، باقی می‌مانند و سپس با تکان دادن می‌افتند (سیدرضی، بی‌تا، ج ۱: ۲۰۸). استعاره در دو واژه فوق از نوع استعاره مصرحه اصلیه است. واژه «تَعْرُكُكُمْ» (مالیدن) استعاره از مالیدن آنها (چنان‌که چرم را می‌مالند)، به وسیله فتنه‌ها و چیره‌شدن فتنه‌ها بر آنان است (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۳). این استعاره از نوع مکنیه تخیلیه است.

ب. در عبارت «وَ تَدُوسُكُمْ دُوسَ الْحَصِيدِ» واژه «تَدُوسُكُمْ» (لگدمال کردن) استعاره از خوار و ذلیل کردن مردم از سوی بنی‌امیه است. این حالت به کوفتن کشت دروشده تشبیه شده است (همان). در عبارت اخیر، مؤمن به دانه درشت و فتنه به پرنده‌ای مانند شده است که آن دانه درشت را از میان دانه‌های لاغر بر می‌چیند؛ این تشبیه مرکب است.

نقد و بررسی

الف. فیض الاسلام عبارت‌ها را تحت‌اللفظی ترجمه کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۶) و با این ترجمه و با استفاده پی‌درپی از افزوده‌های توضیحی، هم جنبه بلاغی و فرهنگی عبارت‌ها و هم جنبه معنایی آن را منعکس کرده است. شهیدی نیز ترجمه تحت‌اللفظی، ادبی و مسجع ارائه داده و از واژه‌های اصیل فارسی (دُرد، دیگ، تنگ) در این ترجمه استفاده کرده است. وی بسیار دقیق دو معادل فارسی اصیل «خرده‌ها» و «تنگ» را برای دو واژه «نُفَاضَةٌ» و «الْعِمْ» برگزیده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱). شهیدی در

تعلیقات خود واژه «تنگ» را به «لنگه و عدل» معنی کرده است (همان: ۴۷۷؛ برای معنی اصلی واژه ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل تنگ). او با این انتخاب درست توانسته است از یک سو معنای دقیق عبارت را منتقل کند و از دیگر سو، تصویر را با عناصر فرهنگی آن منعکس کند. دشتی عبارت را تحت‌اللفظی ترجمه کرده است که دقیق نیست. وی عبارت دوم را این‌گونه ترجمه کرده است: «دانه‌های غذای چسبیده در اطراف ظرف» (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۳) که معنای آن با معنای مراد از تصویر قبلی یکسان شود. در این ترجمه به تفاوت میان «تُفَالَهُ» و «تُفَاضَهُ» و به معنی واژه «العِکَم» توجه نشده است. همچنین در ترجمه وی واژه «خرمن» معادل مناسبی برای واژه عربی «الْحَصِيد» به‌نظر نمی‌رسد. مترجم در ترجمه نام اشیا در متن زبان مبدأ که بار فرهنگی دارند، به زبان مقصد دقت نکرده است. دشتی نیز در ترجمه عبارت اخیر دچار لغزش شده است. او مشبه (مؤمن) را هم که در این عبارت به دانه درشت مانند شده، حذف کرده است.

۴-۸. «وَلْيَصْذُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ»

الف. این عبارت ضرب‌المثل است؛ «رائد» کسی است که جلوتر از کاروان برای رصد کردن منزل دارای امکانات و امنیت می‌رود (المیدانی، بی‌تا، ج ۲: ۱۹۸) که امام^(ع) آن را به‌گونه‌ای متناسب با مراد خود درآورده است. ابن ابی‌الحدید مراد از واژه «رائد» را در این عبارت، شخص مخاطب دانسته (۱۹۶۰، ج ۷: ۱۹۱) و ابن میثم آن را استعاره از فکر مخاطب به‌شمار آورده است (۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۳)، درحالی‌که خوئی آن را به خود حضرت علی^(ع) تأویل کرده است (۱۳۷۹، ج ۷: ۳۰۱) که البته این معنی دور به‌نظر می‌رسد؛ زیرا با دو عبارت بعدی متناسب نیست.

نقد و بررسی

سه مترجم آن را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۶؛ ۱۳۷۰: ۱۰۲ و ۱۳۸۸: ۱۴۳)؛ با این تفاوت که فیض‌الاسلام در میان دو پرائنتز توضیحی تفسیر مفصلی درباره این عبارت ارائه داده است. وی در این تفسیر هم به کاربرد واژه «رائد» در زبان و فرهنگ عربی و هم به ضرب‌المثل بودن این عبارت و معنای مراد از کاربرد آن در این خطبه اشاره کرده است. شهیدی و دشتی هیچ اشاره‌ای به ضرب‌المثل بودن این عبارت نکرده‌اند.

۴-۹. «فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَرْزَةَ، وَ قَرَفَهُ قَرَفَ الصَّمْعَةِ».

الف. معنی مراد این است که امام^(ع) دین و احکام شریعت را روشن ساخته است یا اینکه مراد خبردادن از فتنه‌هایی است که پیش خواهند آمد (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۴). در

عبارت نخست، از هم‌شکافتن مسئله (احکام دین و شریعت یا خبردادن از فتنه‌ها) تا تاریکی از آن برطرف و باطن حقیقت آشکار شود، به شکافتن مهره و آشکارشدن باطن آن تشبیه شده است. این تشبیه از نوع تشبیه مرکب است.

ب. عبارت دوم ضرب‌المثل است: «تَرَكَتُهُ عَلَى مِثْلِ مُقْرِفِ الصَّمْعَةِ». این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که روزگار مردم و اموال آنها را نابود می‌کند (المیدانی، بی‌تا، ج ۱: ۱۷۹-۱۸۰). ثعالبی آن را به معنی استیصال دانسته است (شمسی‌پاشا، ۲۰۱۱، ج ۱: ۸۵۳). مراد از آن در این خطبه، پنهان‌نکردن امری و آشکارکردن مسایل دینی و دنیوی است.

نقد و بررسی

هر سه مترجم این عبارت‌ها را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند. با این ترجمه، آنها توانسته‌اند بار بلاغی و فرهنگی را در تشبیه (در عبارت نخست) و در ضرب‌المثل (در عبارت دوم) به متن مقصد انتقال دهند. فیض‌الاسلام در درون متن از افزوده‌های توضیحی استفاده کرده تا معنا را برای خواننده در زبان مقصد روشن‌تر سازد (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۷). شهیدی نیز در تعلیقات خویش ذکر کرده است که «تَرَكَتُهُ عَلَى مِثْلِ مُقْرِفِ الصَّمْعَةِ» مثلی است برای کسی که چیزی نزد او نماند» (۱۳۷۰: ۴۷۷). مترجم با استفاده از این افزوده توضیحی به ضرب‌المثل بودن عبارت متن مبدأ و کاربرد آن در فرهنگ زبان مبدأ اشاره می‌کند، درحالی‌که دشتی به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۳).

۴-۱۰. «رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ»

در این عبارت جهل و نادانی به انسانی مانند شده که بر مرکب خود سوار است و برای تاختن آماده شده است (بحرانی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۴). این عبارت استعاره مکنیه اصلیه است و واژه «مَرَاكِب» کنایه از جماعت جاهلان است (همان).

نقد و بررسی

شهیدی و دشتی عبارت را به‌طور یکسان و با رعایت ایجاز، تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۲ و ۱۳۸۸: ۱۴۳). با این ترجمه بار بلاغی و فرهنگی عبارت حفظ شده است، اما ممکن است معنا از ذهن خواننده متن در زبان مقصد دور بماند. فیض‌الاسلام علاوه بر ترجمه تحت‌اللفظی، از افزوده توضیحی نیز استفاده کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۷) و در نتیجه فهم عبارت به‌آسانی صورت می‌پذیرد.

۴-۱۱. «صَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّيِّعِ العُقُورِ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ البَاطِلِ بَعْدَ كُطُومٍ.»

الف. در عبارت نخست، فعل «صَالَ» درباره «روزگار» و در عبارت دوم، فعل «هَدَرَ» درباره «باطل» به عنوان استعاره به کاررفته است. این دو استعاره از نوع مکنیه تبعیه است. در عبارت نخست، تازیدن روزگار غدار و سنگ دل بر انسان‌ها، به تازیدن درنده گزنده و در عبارت دوم نیز، باطل با تشبیه بلیغ اضافی به شتری نر تشبیه شده است.

ب: ابن میثم واژه «فَنِيْقُ» را استعاره و دو واژه «هَدَرَ» و «كُطُومٍ» را از لوازم مستعارمنه دانسته است (۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۴). به نظر می‌رسد این واژه نمی‌تواند استعاره باشد؛ چون لفظ «باطل» در عبارت ذکر شده است. در عبارت دوم، مراد از کاربرد استعاری فعل «هَدَرَ» نمایان شدن و قوت گرفتن باطل و مراد از «كُطُومٍ»، خاموش و ضعیف بودن باطل در زمان حق است (همان). در عبارت دوم، «فَنِيْقُ» معنای خاصی دارد؛ زیرا معنی این واژه «...جمل فُنُقٌ وَفَنِيْقٌ: مُكْرَمٌ مُودَعٌ لِلْفِحْلَةِ؛ قال أبو يزيد: هو اسمٌ من أسماءِه، والجمع: فُنُقٌ وَأَفْنَاقٌ» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل فنق) است. در زبان عربی خود واژه «الفَنَقُ» به معنی «الْتَّعْمَةُ فِي العِيشِ» است (همان)؛ پس امام^(ع) اینجا باطل را به هنگام قوت گرفتن تنها به شتر نر تشبیه نکرده‌اند، بلکه از نام‌های شتر در زبان عربی نامی را برگزیده‌اند که به معنی قوت می‌بخشد و آن را به شتر تعظیم شده که بر آن سوار نمی‌شوند و آن را خوار و ذلیل نمی‌کنند، مانند کرده‌اند.

نقد و بررسی

الف. فیض الاسلام و شهیدی دو عبارت را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند. با این ترجمه آنها توانسته‌اند کاربرد بلاغی عبارت‌ها و عناصر فرهنگی آن را به متن زبان مقصد انتقال دهند. فیض الاسلام از افزوده‌های توضیحی نیز استفاده کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۷). شهیدی در ترجمه خویش سجع به کار برده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۲) و دشتی در ترجمه عبارت دوم، واژه «فَنِيْقُ» را حذف کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۲). با حذف این واژه، دشتی از یکی از عناصری که وابستگی شدیدی به فرهنگ عرب‌ها دارد، غافل مانده است؛ در نتیجه هاله‌های معنایی این واژه نیز حذف شده است. فیض الاسلام و شهیدی با انتخاب «شتر نر» به عنوان معادل برای واژه «فَنِيْقُ»، نتوانسته‌اند بار فرهنگی و هاله‌های معنایی این واژه را به طور کامل به متن مقصد انتقال دهند.

۴-۱۲. «وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْفَرُّ مَقْلُوبًا»

یکی از عادت‌های عرب‌ها در قدیم این بود که لباسی از پوست حیوان‌ها می‌ساختند و قسمت پشمی آن را درونی و پوست آن را بیرونی می‌گردانیدند (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۰، ج ۷: ۱۹۳)؛ پس معنی مراد، واژگونه کردن احکام اسلامی است (همان) یا اینکه اسلام و احکام اسلامی بر زبان‌ها جاری است. هدف اسلام ناب این است که دل و باطن انسان از تعالیم آن بهره‌مند و آثار و فایده‌های این تعالیم آشکار شوند، اما منافقان این هدف را واژگونه کرده‌اند و اسلام را تنها به زبان، سرمشق خود قرار داده‌اند. این برخورد با اسلام به واژگونه پوشیدن پوستین تشبیه شده است (بحرائی، ۲۰۰۹، ج ۳: ۵۱۵). کاربرد بلاغی در این عبارت از نوع استعاره تمثیلیه است.

نقد و بررسی

الف. فیض‌الاسلام عبارت را تحت‌اللفظی ترجمه و طبق شرح ابن‌میثم در میان دو پُرانتز توضیحی به معنی مراد اشاره کرده است (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۶۵: ۳۱۷). شهیدی در درون متن ترجمه تحت‌اللفظی را نیز مطرح کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۷۰: ۱۰۱) و در تعلیقات خود نوشته است: «پوستین پاژگونه یا پاشگونه پوشیدن: از سیرت و سان بازگشتن» (همان: ۴۷۷). تعلیق شهیدی نشان می‌دهد که این استعاره در زبان و فرهنگ فارسی نیز رواج دارد؛ بنابراین، فهم آن نزد خواننده متن به زبان مقصد با اشکالی مواجه نخواهد شد. از دیگر سو، بار عاطفی و احساسی آن به همان‌گونه که نزد خواننده متن مبدأ تحقق می‌یابد، نزد خواننده متن مقصد نیز حاصل خواهد شد. اما دشتی به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده (ر.ک: سیدرضی، ۱۳۸۸: ۱۴۱)؛ چون این استعاره در زبان و فرهنگ فارسی رواج یافته است و ترجمه تحت‌اللفظی می‌تواند معنای مراد را همراه با بار احساسی آن منتقل کند.

۵. نتیجه

ترجمه عناصر فرهنگی یکی از مهم‌ترین چالش‌های ترجمه است. در معادل‌گزینی واژه‌ها مترجم می‌تواند از فرهنگ‌های لغت استفاده کند، اما هنگامی که مترجم با عنصر فرهنگی مواجه می‌شود، فرهنگ لغت نمی‌تواند خلأ فرهنگی را پر کند. در چنین حالتی مترجم باید بر فرهنگ مبدأ نیز مسلط باشد تا بتواند عناصر فرهنگی را به‌درستی منتقل کند و به خواننده متن در زبان مقصد بشناساند. عناصر فرهنگی علاوه بر هویت‌بخشیدن به متن، هاله‌های معنایی دارند که فهم درست و دقیق مطلب و انتقال بار عاطفی و احساسی آن به خواننده متن در زبان مقصد، بدون درک آن هاله‌های معنایی حاصل

نمی‌شود. نهج‌البلاغه علاوه بر ارزش مذهبی و ادبی آن، سرشار از تعبیراتی است که می‌توان آن را آیینۀ فرهنگ عرب دانست. این ویژگی ترجمۀ نهج‌البلاغه را دشوارتر می‌سازد و مسئولیت مترجم را چند برابر می‌کند. فیض‌الاسلام در ترجمۀ نهج‌البلاغه از روش تلفیقی (ترجمۀ تحت‌اللفظی + افزوده توضیحی داخل پرانتز) استفاده کرده و در ترجمۀ خطبۀ ۱۰۸ در یک مورد از روش وام‌گیری و در چند مورد در جایگزینی تعبیرات و واژگانی که جنبۀ فرهنگی دارند، دقیق نبوده و در دو مورد نتوانسته است بار فرهنگی واژه را به متن مقصد انتقال دهد.

شهیدی در اغلب موارد از روش تلفیقی (ترجمۀ تحت‌اللفظی + افزوده توضیحی درون متن یا در تعلیقات) استفاده و در مواردی به ترجمۀ تحت‌اللفظی بسنده می‌کند و در دو مورد نتوانسته است بار فرهنگی واژه را به متن مقصد انتقال دهد. وی در دو مورد از روش حذف بهره برده است. دشتی در اغلب موارد به ترجمۀ تحت‌اللفظی بسنده و مکرر متن را آزاد ترجمه می‌کند و بدین ترتیب، بار فرهنگی متن از دست رفته است. وی از روش حذف نیز استفاده می‌کند.

بنا بر بررسی شیوه‌های به‌کاررفته در ترجمۀ تعبیراتی که عناصر فرهنگی دارند، روش تلفیقی یکی از موفق‌ترین روش‌هاست. این روش در ترجمۀ فیض‌الاسلام (ترجمۀ تحت‌اللفظی + شرح و تفسیر) و در برخی موارد در ترجمۀ شهیدی دیده می‌شود، اما دشتی هرگز از این روش در ترجمۀ این خطبه بهره نبرده است. از مسائل دیگری که به ترجمۀ شهیدی برتری می‌بخشد، این است که وی هنگام استفاده از روش تلفیقی، در تعلیقات خود به کاربرد عنصر فرهنگی (استعاره، کنایه، ضرب‌المثل و غیره) در فرهنگ فارسی اشاره می‌کند و معادل آن را در زبان فارسی با استفاده از گنجینه شعر و نثر فارسی می‌آورد. این نکته، علاوه بر نقش مهمی که در روشن‌ساختن مطلب دارد، می‌تواند تأثیر عاطفی و احساسی مطلب را بر خواننده متن در زبان مقصد با تأثیر عاطفی و احساسی آن بر خواننده متن مبدأ یکسان سازد.

پی‌نوشت

۱. باتوجه به محدودیت صفحات مقاله از آوردن ترجمۀ مترجمان و نیز ارائه ترجمۀ پیشنهادی صرف‌نظر کرده و فقط عبارت‌های موردانتقاد را نقد و بررسی کرده‌ایم. ضمناً آنها را طوری انتخاب کرده‌ایم که گسست معنایی ایجاد نشود.

منابع

قرآن کریم.

- الزهري، محمد بن احمد (۱۹۶۴)، تہذیب اللغة، تصحیح ہارون عبدالسلام محمد، مصر، دارالمصرية.
- ابن ابی الحدید (۱۹۶۰)، شرح نہج البلاغہ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراہیم، مصر، دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن منظور، (۱۴۰۸)، لسان العرب، تحقیق علی شیری، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
- ابن حجر، احمد بن علی (۱۳۷۹)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی و محمدالدین الخطیب، بیروت، دارالمعرفة.
- اقبالی، عباس (بہار و تابستان ۱۳۸۸)، «درآمدی در نقد ترجمہ‌های کنایاتی از نہج البلاغہ»، حدیث پژوهشی، دورہ ۱، ش ۱، ۱۸۰-۲۰۵.
- ایویر، ولادیمیر (۱۳۷۰)، «روش‌های ترجمہ عناصر متفاوت فرهنگی»، ترجمہ سیدمحمدرضا ہاشمی، ش ۲، ۳-۱۴.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۲۰۰۹)، شرح نہج البلاغہ، لبنان، منشورات الفجر.
- خوئی، میرزا حبیب اللہ (۱۳۷۷)، منهاج البراعہ فی شرح نہج البلاغہ، تہران، مؤسسۃ المطبوعات الدینیۃ قم و المكتبة الاسلامیة.
- دخیل کهنوبی، اسماعیل (۱۳۷۹)، «نقد و تحلیل ترجمہ‌های فارسی ہشتاد خطبہ اول نہج البلاغہ»، پژوهش و حوزه، ش ۳، ۱۵۷-۱۶۵.
- دہخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامہ، چاپ دوم، تہران، دانشگاه تہران.
- رازی، نجم الدین (۱۳۵۲)، مرصاد العباد، تحقیق محمد امین ریاحی، تہران، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۶۸)، گلگشت در شعر و اندیشہ حافظ، تہران، علمی.
- سیدرضی، ابوالحسن محمد (۱۴۲۵ھ - ۲۰۰۴م)، نہج البلاغہ، تحقیق صبحی الصالح، الطبعة الرابعة، القاہرہ - بیروت، دارالکتاب المصری و دارالکتاب اللبانی.
- _____ (بی تا)، نہج البلاغہ، شرح محمد عبدہ، بیروت - لبنان، دارالمعرفة.
- _____ (۲۰۰۸)، نہج البلاغہ، شرح محمدالحسینی الشیرازی، بیروت - لبنان، دارالعلوم.
- _____ (۱۳۸۴)، نہج البلاغہ، ترجمہ محمد دشتی، قم، مؤسسۃ فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین^(ع).
- _____ (۱۳۷۰)، نہج البلاغہ، ترجمہ جعفر شہیدی، تہران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- _____ (۱۳۶۵)، نہج البلاغہ، ترجمہ علینقی فیض الاسلام، تہران، آفتاب.
- شمسی پاشا، خیرالدین (۲۰۱۱)، معجم الأمثال العربیہ، الدار العربیہ للموسوعات، الطبعة الرابعة، الریاض.
- علیزادہ، علی (پاییز ۱۳۸۹)، «مقولہ‌ها و عناصر فرهنگی و چگونگی ترجمہ آنها در گتسبی بزرگ ترجمہ کریم امامی»، پژوهش ادبیات معاصر جہان، ش ۵۹، ۵۳-۷۴.
- المیدانی، احمد بن محمد (بی تا)، مجمع الامثال، تحقیق محمد محی الدین، بیروت، دارالمعرفة.
- نیازی، شہریار و حافظ نصیری (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، «ارزش فرهنگی ترجمہ ضرب‌المثل‌ها و کنایات (عربی - فارسی)»، زبان پژوهی، سال اول، ش ۱، دانشگاه الزہرا^(س)، ۱۶۷-۱۸۴.
- نیومارک، پیتر (۲۰۰۶)، الجامع فی الترحمة، ترجمہ حسین غزالہ، بیروت، الهلال.